

خواندنی بود. حال خوشش در موسیقی کاملا مشهود بود کنسرت‌های متعددی برگزار می‌کرد فعالیت‌های فرهنگی را با برخی دوستانش اجرا می‌کرد و شده بود آن چیزی که دوست داشت باشد.

همان‌طور که شامش را می‌خورد گوشه‌ی چشمی هم به تلویزیون و اخبار آن داشت خبر پناهنده‌هایی را که از راه دریا می‌خواستند خود را به اروپا برسانند توجه اش را جلب کرد، دلش به حال وضعیت رقت بارشان سوخت و با خود فکر کرد که چقدر زندگی شان در تنگنا و خطر هست که دل به دریا می‌زنند و از این فکر مور مورش شد از جایش بلند شد تا برای خود چای بریزد و در حالی که استکانی را از روی میز برمی‌داشت گفت: "دنیا هم دیوونه شده"

اخبار مربوط به پناهندگانی که از طریق دریای مدیترانه تلاش داشتند که خود را به اروپا برسانند چند روزی صدر اخبار بود بیشترشان از سوریه بود و از آفریقا وضع آنان که از آفریقا دل به دریا می‌زدند بدتر به نظر می‌آمد چون راه درازتری در پیش داشتند هر روز اخباری مبنی بر غرق شدن تعدادی از هر دو دسته از مهاجران منتشر می‌شد.

دو سه روز بعد که پیش آهنگر نشسته بود گفت: "اوستا شنیدین که مردم از راه دریا می‌رن اروپا از ترس جنگ" آهنگر سرش را تکان داد و گفت: "بله شنیدم" و بعد به نشانه افسوس و دلسوزی، هی ی بلندی کرد و گفت: "خدا باعث و بانی اش رو لعنت کنه بیچاره‌ها همه چیو از دست دادن حالا باید با سختی زیاد برن ناکجا آبادی که نمی‌دونن چه خبره دوباره سعی کنن زندگی شون رو بسازن اونم تو غربت خیلی سخته، سخت" و بعد به آواز این شعر را خواند.

چنان خشک سالی شد اندر دمشق
که یاران فراموش کردند عشق

بعد از سکوتی نسبتا بلند آهنگر انگار چیزی یادش آمده باشد گفت: "ولی حداقل تلاش می‌کنند که از این وضعیت نجات پیدا کنن و زنده بمونن تا زندگی کنن و این مهمه."